

آن که بداند چطور، توانست آن را خواند و چنین

خواند: «به اقتضای طبیعت رفتار کن!»

آن گاه دخترک یک قل دو قلی در سر کرد و دانست که طبعش مانند شاه عقرب ثروت را بر وجدان بسی برتری داده و او بیهوده این سال‌ها طبیعتش را سرکوب نموده است، فلذا در قل اول با یاری پدر جان برات‌های برج سازان و جواهریان بددهان و بی اعصاب مأمور به دستی را که دستبند به دست بر آستان ایستاده بودند، پاسید و برات آن‌هایی که با ادب بودند و دستبند نداشتند به گوشه‌ای حواله کرد!

در قل دیوم طرح سامان‌دهی دواخانه را با استفاده از تجارب ارزشمند شاه عقرب آغازید: «قیمت‌ها روزانه آپدیت شد، ریزترین اختلاف قیمت اقلام در بیمه‌جات تا اطلاع ثانوی وابدی دریافت شد، به گسترش روابط دیپلماتیک با قیمت‌گذاران ارجمند و شرکت‌های کولبری دواجات همت گمارد و پیش

■ کدوی قل قله زن (۲)*

ذکریای شاکی یا همان مدیر شرکت پخش سراسری، ادامه مطلب کدوی قل قل زن را برایمان نگاشته‌اند، داستان این بار ایشان را با هم می‌خوانیم:

«... چون دواچی خانم ورشکسته گریان عریضه به نزد پدر جان پرتوان برد، جناب پدر برآشفتم و غریب: «ای جان پدر! سالیان مدیدی است که خالایق پدرت را "شاه عقرب" می‌نامند آن هم فقط به اقتضای طبیعتش! آن وقت دخترکم به جای عقربک به موش موشک آب کشیده می‌ماند؟! رو بر کدوی قل قله زن نشین، به حجره بازگرد تا گام به گام قل قلی وارانه را به تو بیاموزم!»

پس عطارالملوک به حجره بازگشت و "لوح زمرد" شاه عقرب را بر میز کارش یافت. بر "لوح شاه عقرب" نوشته‌ای با خطی عجیب بود که کسی توانایی خواندنش را نداشت، ولی دواچی خانم بدون

از آغاز ۷ سال و اندی قحطی، انبارها را از دواجات خوش شرایط لبریز کرد، بازرسان بسیار مظلوم بیمه‌جات و صادرات دواجات را تکریم‌ها نمود، چرا که بزرگی فرموده بودند: سه چیز بی سه چیز، پایدار نماند، دوتایش یادمان نیست ولی سومش "ملک بی سیاست" باشد سعدیا!

بعد دوربین‌هایی پیدا و پنهان پیرامون دواخانه نصباند تا پرسنل خاطی و سالمی که با اندک دستمزدی به کار گرفته بود، تکان نخورند و صندوق امانات پول‌ها در امان قرار گیرد ...

قِل سیوم، قِل عمقانیدن فونداسیون مالی بود، پس برات‌های نپاسیده کولبران دواجات را همان‌طور به حال خود رها کرد و گامبی ضربدری خرید از چهل شرکت کمال یافته کولبری دواجات آن‌هم بدون پرداختن بدهی را به کار گرفت؛ و این گونه بود که پس از سه قِل اساسی و به کار گرفتن جریان سرمایه‌ای شرکت‌ها به نفع خود راه جبران خسارت بیمه‌جات در دواخانه را آموخت

و به سوددهی رسید تا هم‌چون پدربزرگوارشان شاه عقرب به تأسیس دواخانه‌جات زنجیره‌ای و فتح و اجاره دواخانه دارالشفاجات نظامیه‌جات برخیزد ...! از آن سوی آن دسته از شرکت‌های کولبری دواجات که هم ریشگی دیرینه‌ای با بیمه‌جات داشتند برای جبران دیرکرد جریان سرمایه‌ای به تأخیر انداختن بیشتر پرداخت بیمه‌ها را ادامه دادند و سایر شرکت‌ها نیز ریشه‌های دیگری جُستند تا بازی زنجیره‌وار دست در جیب یکدیگر با قدرتی وصف‌ناپذیر ادامه یابد، تا شاید که روزی با "تدبیری" تازه "امیدی" نو "اصلاح" این چرخه معیوب حاصل گردد ...!

« ذکرِیای شاکی »

* با توجه به قدرت بسیار قوی بیمه‌جات بسیار محترم و بازوی بسیار بی زور ذکرِیای شاکی و رعایت اصل بی‌طرفی و اصولاً چند وجهی بودن نظاره یک موضوع، تصمیم به خودزنی گرفته و داستان را از جایی ادامه می‌دهیم که کدوی قِل قله زن برعکس می‌چرخد ...!

